یاد

یادی از یک پژوهشگر و همکار مطبوعات

مرثیه‌ای و تذکره‌ای

مرضیه سلیمانی

■ در این بهار خزان گرفته، خبر درگذشت دوست و همکار پژوهشی و مطبوعاتی‌ام «منیره قادری»، غم سنگینی بر دل نهاد. هیچ کس فلسفه این رفتن و آمدن‌ها را نمی‌داند و هرگز هم نخواهد دانست، اما لااقل می‌فهمیم که بر چه قایق سست و پوسیده‌ای نشسته‌ایم و زمانه چه بی‌مهر و بی‌رحم است:

در فضا موجی‌ست از اندوه و درد
آفتابش سایه مانندست، سرد
همدلان را این پریشانی چراست؟
جمع را سر در گریبانی چراست؟
هر که را پرسم خبر زین ماجرا
پاسخی سربسته می‌گوید مرا....

منیره قادری، واسطه و خدمتگزار فرهنگ بود و این مرتبه و مقام شایسته‌ای برای اهل فرهنگ است. من در سال‌هایی که فرصت داشتم و در مجله کتاب ماه تاریخ و جغرافیا با او همکاری می‌کردم جز صدق و محبت و خدمت از او ندیدم. او که معاون سردبیر مجله (حبیب اسماعیلی) بود، عملا دبیر اجرایی و کوشش‌گر پرشوری به نظر می‌رسید که گویی این چرخ با وجود او روان‌تر و بهنجارتر می‌چرخد. به مجله سرو سامانی داده بود و در کنار همکاران معدود و محدودش، فضای باصفا و مطمئنی ایجاد کرده بود که می‌شد به آن اعتماد کرد. همیشه در اسفند ماه، سرفصل موضوعات ۱۲ ماه سال جدید را روشن و دقیق اعلام می‌کرد و تو می‌دانستی تکلیفت چیست و در باب چه موضوع و مسایلی می‌توانی بنویسی و چقدر فرصت هست. مجله سر وقت منتشر می‌شد و ویرایش و دقت خوبی مصروف آن می‌شد. رفته‌رفته هویت کلاسیک و شمایل آبرومندی به خود گرفته بود که احترام‌ها را برمی‌انگیخت. این چند سال اخیر و همکاری یا مشورت با منیره قادری، از بهترین فرصت‌های کاری من در مطبوعات بود. نکته‌ها آموختم و دوستان بافضیلت و بافرهنگی یافتم که واسطه و عامل اصلی آن دوست فقیدم بود. او علاقه زایدالوصفی به ایران و تاریخ ایران داشت، چنان که گاهی با او شوخی می‌کردم و می‌گفتم: شما در این مجله، جغرافیای بیچاره را زیر چرخ‌های تاریخ له کرده‌اید و اگر هم به آن توجهی می‌کنید، زیر عنوان «جغرافیای تاریخی» است! می‌خندید و در حالی که یکی از خودنویس‌های انحصاری و زیبایش را به طرف من نشانه می‌گرفت، می‌گفت: نمی‌دانستم جغرافی این همه وکیل و وصی دارد...

منیره قادری متولد دی ماه سال ۱۳۵۱ خورشیدی در شهر مشهد بود. در همان جا درس خواند و بعد برای تحصیلات دانشگاهی به تهران آمد. در دانشگاه تهران لیسانس زبان آلمانی گرفت. در ادامه به خواندن زبان‌های باستانی پرداخت و درجه فوق‌لیسانس خود را با درجه ممتاز به پایان رساند. مدتی در مرکز نشر دانشگاهی و مدتی در فرهنگستان زبان و ادب فارسی به کار پرداخت و در مدت فعالیت فرهنگی و علمی خود، علاوه بر مشارکت فعال در گروه واژه‌گزینی فرهنگستان، در پدید آمدن بیش از ۵۰ شماره اخیر

کتاب ماه تاریخ و جغرافیا نقش تعیین کننده داشت. تالیف و ترجمه بیش از ۱۰ مقاله در حوزه‌های مختلف تاریخی و همکاری در انتشار پنج جلد کتاب از جمله کارهای دیگر اوست. مجموعه مقالات ۱۹۰۷، نقد تاریخی، جستارهایی در تاریخ‌نگاری از جمله کتاب‌هایی است که وی در تدوین و تالیف آن حضور داشت. کلیمیان و ارامنه در اسناد مجلس شورای ملی آخرین اثری است که وی در تدوین و تالیف آن فعالانه مشارکت کرد. این کتاب در آخرین مراحل انتشار است و به زودی منتشر می‌شود. او در حوزه تاریخ اسلام نیز کتابی را از زبان آلمانی به فارسی برگردانده بود که فرصت تدوین نهایی و انتشارش را نیافت.

قادری در سال ۱۳۸۴ به ماهنامه کتاب ماه تاریخ و جغرافیا پیوست. در همین جا من هم با او آشنا شدم و به همکاری پرداختم. قبلا هم با گروه مجله‌های کتاب ماه همکاری کرده بودم، اما همان‌طور که اشاره کردم، انصاف آن است که کار اسماعیلی و قادری و همکاران‌شان در این دوره ارزش کمی و کیفی و انضباط خاصی داشت. نگاه حرفه‌ای و زمانبندی و برنامه‌ریزی و تعریف روشن از محدوده‌های کار، اعتبار و مرجعیتی به مجله‌شان داد و استادان و دانشجویان تاریخ از آن استقبال زیادی کردند. همیشه نشست‌های تخصصی داشتند و موضوعات و افراد مناسبی را به کار می‌گرفتند. مقاله‌های ماهنامه، اندازه و سطح دانشگاهی داشت و همراه با گزارش‌ها و کتاب‌شناسی و آمارهای ارزشمندی در موضوع و پرونده ویژه مجله عرضه می‌شد.

حیف که در ابتدای شکفتگی و در آستان بهار، منطق متحجر زندگی و غضب سرد مرگ به او مجال نداد و فرصت زیستن و کار و تماشا را از او ستاند. در روز ۲۶ اسفند ماه ۱۳۸۹، در یکی از جاده‌های شلوغ و بی‌معیار سفرهای بهاری، در حالی که عازم دیدار خانواده و زادگاهش بود در تصادفی دردناک درگذشت. معرفت مرگ را به چشم شهود فهمید. با جهان غفلت و تاریکی وداع کرد و چشم بر عالم دیدار و بصیرت گشود. ذکر مهر و فضایلش متصل و ماندگار باد...

تمام آنچه ستیزه با سنت نام گرفت

رویای تجدد در ایران

لطف‌الله آجدانی

اندیشه تجدد در تاریخ معاصر ایران، یکی از مهم‌ترین مفاهیم در حوزه اندیشه سیاسی و اجتماعی است که هر چند ریشه‌های تاریخی آن را به طور محدود می‌توان در عصر صفویه جست‌وجو کرد اما عصر قاجاریه و مشروطیت را باید سرآغاز جدی تجددگرایی در ایران به‌شمار آورد. تکوین و شکل‌گیری اندیشه تجدد در ایران از پیوند تنگاتنگی با اندیشه ترقی در ایران برخوردار است. اندیشه‌ها و تکاپوهای تجددطلبانه در ایران عصر قاجاریه و مشروطیت از همان آغاز با مخالفت جدی و سرسختانه گروه‌های مختلفی از جامعه سنتی ایران روبه‌رو شد. استبداد سیاسی داخلی و تحجر فکری سنت‌گرایان افراطی، مهم‌ترین جبهه‌های مخالفت و مقاومت در برابر تجددگرایی و تجددگرایان در ایران عصر قاجاریه و مشروطیت را شکل داده بود. این مخالفت ابعاد مختلفی داشت که از مفاهیم و نهادهای جدید سیاسی چون مشروطیت پارلمانی و دموکراسی، آزادی‌ها و برابری‌های دموکراتیک تا تجدد در حوزه‌هایی چون آموزش و پرورش، صنعت، اقتصاد، فرهنگ و مذهب را در برمی‌گرفت.

واقعیت تاریخی مخالفت جدی و سرسختانه گروه‌های استبدادی و متحجر سیاسی و سنت‌گرایان افراطی در ایران که مطلق‌گرایانه و جزم‌اندیشانه با هر آنچه که نام تجدد را بر خود داشته باشد به ستیز برخاسته است، عامل مهمی است که به شکل‌گیری نظریه «سنت مانع اصلی تجدد در ایران» در میان غالب پژوهشگران و تحلیلگران تاریخ، علوم سیاسی و علوم اجتماعی در ایران انجامیده است. از دیدگاه این نظریه، مهم‌ترین چالش و بحران تجدد و تجددگرایی در ایران نتیجه و نشانه مقاومت و مخالفت سنت‌ها و سنت‌گرایان است. هر چند این نظریه بخشی از واقعیت بحران تجدد در ایران را به درستی توضیح می‌دهد اما در بردارنده همه واقعیت نیست. زیرا بخش مهمی از بحران تجدد در ایران و موانع گسترش و تعمیق آن در جامعه را می‌توان و باید در ماهیت و مبانی تجدد طلبی در ایران جست‌وجو کرد.

هر چند اندیشه‌ها و تمایلات پیشگامان تجدد طلبی در ایران در ماهیت خود معطوف به اصلاحات و ترقی ایران و پاسخگویی به نیازهای جدید در جامعه ایران بود اما در مبانی فکری خود به شدت تحت تاثیر اندیشه تجدد در غرب بود. زیرا درک از عقب‌ماندگی‌های ایران و سرخوردگی از ناتوانی ساختار و نهادهای سنتی جامعه برای پاسخگویی به نیازهای جدید و تحقق ضرورت اصلاحات در راستای پیشرفت و ترقی ایران در شرایطی شکل گرفت که در ذهن و زبان و تجربه‌های تاریخی و اجتماعی ایران و ایرانیان، برای تعریف و تدوین اندیشه ترقی و تجدد در ایران، الگویی جز پیشرفت و ترقی جوامع غربی که در مقایسه با عقب‌ماندگی‌های انباشته شده در ایران از جلوه‌ها و جاذبه‌های خیره‌کننده‌ای برخوردار بود، وجود نداشت.

در واقع ورود مفاهیم و واژگان غربی در ادبیات تجدد و تجددگرایی ایرانیان یک ورود و حضور ناگزیر بود. این ورود و حضور ناگزیر از آن رو که معطوف به انگیزه‌ها، تمایلات و اهداف ترقی‌خواهانه در ایران بود، حتی در ماهیت خود می‌توانست مثبت و سازنده باشد. زیرا بومی‌بودن و ملی بودن الزاما به مفهوم دوری کردن و کناره جستن از دیگر فرهنگ‌ها و تمدن‌ها نیست. آنچه که این رویکرد ماهیتا مثبت را با بحران روبه‌رو ساخت، از فقدان آگاهی لازم و بسنده تجددگرایان ایران نسبت به غرب و تجدد غربی و چگونگی نسبت جنبه‌های مختلف فرهنگ و تمدن متجدد غربی با فرهنگ، جامعه و تاریخ ایران ریشه گرفته است.

نوگرایانی چون عبدالطیف موسوی شوشتری، میرزا ابوالحسن شیرازی معروف به ایلچی، آقا احمد بهبهانی معروف به کرمانشاهی، سلطان‌الواعظین، رضاقلی میرزا، زین‌العابدین شیروانی و میرزا صالح شیرازی از مهم‌ترین نوگرایان پیشگام ایرانی عصر قاجاریه بودند که هر یک با درجات متفاوتی، آگاهی‌هایی را درباره غرب و تجدد غربی به خوانندگان ایرانی روزگار خود ارایه کردند. بدون تردید این آگاهی‌ها در روزگاری که ایران در عقب‌ماندگی‌های شدید و نابسامانی‌های فراوانی به‌سر می‌برد، دستاوردهای مهم و ارزشمندی به شمار می‌آید.

اما به رغم اهمیت و ارزشمندی پاره‌ای از آگاهی‌هایی که نخستین اندیشه‌گران ایران عصر قاجاریه درباره جنبه‌هایی از پیشرفت‌ها و نوآوری‌های جوامع غربی سده نوزدهم میلادی ارایه کردند، نقش و مواضع این گروه از اندیشه‌گران در چگونگی رویارویی‌شان با غرب و تجدد غربی خالی از برخی غلط اندیشی‌ها و ضعف‌ها نبود. درست است که آثار این گروه از نوگرایان ایرانی برخی از آگاهی‌های سودمندی را درباره برخی از جنبه‌های نوآوری و پیشرفت‌های جوامع غربی ارایه داده است اما این آثار نتوانست به شیوه‌ای جدی یک تصویر و تصور همه جانبه و عمیق از غرب و تجدد غربی را برای ایرانیان ارایه کند.

در شرایطی که جامعه ایرانی در عصر قاجاریه نیازمند تلاش برای برون رفت از نتایج و پیامدهای زیانبار عقب‌ماندگی‌های انباشته شده بود و آگاهی‌های نوگرایانه باید و می‌توانست نقش مهمی را در تحقق تدریجی این ضرورت ایفا کند، این نقش در نوشته‌های نویسندگانی چون شوشتری، ایلچی، سلطان‌الواعظین، آقااحمد بهبهانی و شیروانی به توصیف غالبا نارسا و گاه نادرست از غرب محدود شد و نتوانست به طور جدی و کارآمد موضوع بررسی علل و عوامل عقب‌ماندگی ایران را در برگیرد و راهبردهایی را برای نجات ایران از عقب‌ماندگی ارایه دهد.

یکی از مهم‌ترین جنبه‌های بحران تجدد در ایران، از این واقعیت خبر می‌دهد که غالب پیشگامان تجدد طلبی در ایران عصر قاجاریه و مشروطیت - و حتی پس از آن - در رویکرد خود به غرب، به رغم دلبستگی فراوانی که از خود برای پیشرفت و ترقی علوم و فنون، فرهنگ، صنایع و اقتصاد در جوامع پیشرفته غربی و ایجاد آن پیشرفت‌ها در جامعه ایران نشان داده‌اند، نتوانسته‌اند به شیوه‌ای بسنده به کانون‌های فکری سازنده آن پیشرفت‌ها و ترقی راه یابند. و در واقع نه از موضع تولیدکننده تجدد و ترقی، بلکه با قرار گرفتن در جایگاه مصرف کننده، به مصرف محصولات و مصنوعات فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی غرب و تجدد غربی محدود شدند.

درست است که امتناع اندیشه سیاسی و اجتماعی ایرانیان برای زایش و پویش اندیشه‌های جدید و کارآمد، قرن‌ها بود که هر گونه زمینه و امکان خلاقیت فکری در ایران و در میان ایرانیان را در بسیاری از حوزه‌های گوناگون از بین برده بود اما افراط در شیفتگی غالب پیشگامان تجددطلبی در ایران عصر قاجاریه و مشروطیت و اخلاف آنان در ادوار بعدی تاریخ و جامعه ایران نسبت به غرب و تجدد غربی، عامل مهمی است که هر گونه فرصت شناخت نقادانه آنان از غرب، تجدد غربی و نیز سنت‌ها را تا حدود زیادی سلب کرد.

غالب تجدد طلبان ایران در ستیزه خود با سنت‌ها، متفاوت از همتایان غربی خود که با نقد سنت‌ها، از جنبه‌های مثبت و کارآمد سنت‌ها بهره گرفتند، بر ضد هر آنچه که نام سنت دارد به نام تجدد شوریدند و در واقع تمایلات تجدد طلبی خود را در مسیر گسست کامل از فرهنگ، جامعه و تاریخ ایران به کار گرفته‌اند

غالب تجدد طلبان ایران در ستیزه خود با سنت‌ها، متفاوت از همتایان غربی خود که با نقد سنت‌ها، از جنبه‌های مثبت و کارآمد سنت‌ها بهره گرفتند، بر ضد هر آنچه که نام سنت دارد به نام تجدد شوریدند و در واقع تمایلات تجدد طلبی خود را در مسیر گسست کامل از فرهنگ، جامعه و تاریخ ایران به کار گرفته‌اند. در حالی که رنسانس غربی به رغم وجود جنبه‌های ضدسنتی در آن، در واقع تلاش نوگرایانه خود را نه بر پایه نفی مطلق سنت‌ها، که بر شالوده نقد سنت‌ها و بهره‌گیری از دستاوردهای مثبت سنت‌ها و احیا و هر چه کارآمدتر کردن آن دستاوردها برای تناسب با نیازها و مقتضیات جدید و نیز استفاده از آنها در غنی‌سازی عناصر جدید فرهنگی و تمدنی جوامع غربی بنا نهاد. در واقع اندیشه تجدد در غرب با چنین نگاهی انتقادی به سنت‌ها بر آن شده است تا میان سنت به عنوان یک مؤلفه تاریخی، فرهنگی و تمدنی متحول و پویا با تجدد به مثابه ضرورتی برای غنی‌سازی عناصر تحول‌پذیر و پویایی فرهنگی و تمدنی خود پیوند ایجاد کند. رنسانس غربی ضمن نفی سنت‌های افراطی، ناکارآمد و تحول گریز، در واقع خود نوعی احیای سنت‌های کارآمد تاریخ و جامعه کهن یونان باستان بود. در حالی که باستان گرایی و ناسیونالیسم تجدد گرایانی چون میرزا فتحعلی آخوندزاده به سبب افراطی‌گری در آن، پیش و بیش از آنکه بر دستاوردهای مثبت ایران باستانی تکیه داشته باشد، معطوف به اهداف ضدعربی و ضد اسلامی بود.

غالب اندیشه‌گران و روشنفکران تجدد طلب ایران در رویکرد و دلبستگی خود به غرب و تجدد غربی، توجه بسنده‌ای به تفاوت‌های شرایط جامعه ایران با جوامع غربی نداشته و حداکثر تمایلات تجدد طلبانه این گروه از تجدد گرایان ایران، از محدوده تقلید کورکورانه‌ای که محصول نوعی تاریک اندیشی‌ها به نام و در لباس روشنفکری است فراتر نرفته است. در حالی که تقلید نظری صرف از تجدد غربی در عمل نه ممکن است و نه مطلوب. ممکن نیست زیرا به سبب وجود پاره‌ای تفاوت‌ها و گاه تضادهای اساسی در نوع شرایط، امکانات و نیازهای جامعه ایران با جوامع غربی و فقدان پاره‌ای از مقدمات و لوازمات ذهنی و عینی تجدد غربی در ایران نمی‌توان و نباید انتظار داشت تجدد غربی عینا در ایران تکرار شود. مطلوب نیست زیرا هر جامعه، فرهنگ و تمدنی به رغم پاره‌ای اشتراک و مشابهت‌ها با سایر جوامع، به سبب پاره‌ای تفاوت‌ها در نوع نیازها و نیز شرایط، امکانات و توانایی‌های بنیادهای تاریخی، فرهنگی و اجتماعی خود تجدد خاص خودش را تجربه می‌کند. فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف، در نتیجه همین تفاوت‌ها، از خود پاسخ‌های متفاوت و مختلفی را ارایه می‌کنند.

در نتیجه ناآگاهی و کم آگاهی بسیاری از تجدد طلبان در ایران نسبت به ماهیت و مبانی فرهنگ و تمدن متجدد غربی است که بسیاری از تجدد گرایان ایران از راهیابی به اهمیت نقش تفاوت شرایط تاریخی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و مذهبی جامعه ایران با جوامع غربی بازمانده‌اند. این واقعیت را باید مهم انگاشت و در عمل به نوگرایی جدی گرفت که نوع تجدد در غرب، به رغم وجود پاره‌ای از وجوه جهانی در آن، در ماهیت خود یک پروسه تاریخی و محصول تدریجی قرنها تحولات تاریخی و اجتماعی در آن جوامع و مبتنی بر شکل‌گیری مجموعه‌ای از مقدمات و زمینه‌های فکری و عینی متعدد و متناسب با نیازها و مطالبات جدید آن جوامع بوده است. درک صحیح از وجود پاره‌ای از تفاوت‌ها و نیز پاره‌ای از اشتراک‌های فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف، از این واقعیت خبر می‌دهد که در جامعه‌ای مثل جامعه ایران، مانند هر جامعه دیگر، نه می‌توان کوشید آن چنان از غرب متمایز بود که لازمه این تمایز به نفی مطلق غرب و تجددغربی و دستاوردهای فرهنگی و تمدنی آن بینجامد و نه آن چنان به تقلید از غرب و غربی شدن اندیشید که یکسره گسست از گذشته تاریخی و فرهنگی جامعه ایران را به دنبال داشته باشد. آنچه را که بسیاری از تجدد طلبان ایران کمتر به آن توجه کرده‌اند درک این واقعیت است که اندیشه‌ها و تکاپوهای تجددطلبانه در ایران، آنگاه و آنجایی که بخواهد یکسره به تقلید از غرب بپردازد، دچار گسست از تاریخ و فرهنگ جامعه خود خواهد شد و آنگاه و آنجایی نیز که بخواهد یکسره به نفی مطلق غرب بپردازد، فرصت و امکان تعامل فرهنگی و تمدنی میان یک جامعه با جوامع دیگر را که لازمه تحول و کارآیی فرهنگ و تمدن هر یک از جوامع بشری است، از دست خواهد داد.

بر خلاف آنچه که غالبا پنداشته می‌شود، به رغم دلبستگی و تحت تاثیر قرار داشتن شدید غالب تجددگرایان ایران به تجدد غربی، بسیاری از آنان به همان اندازه که به سبب افراطی‌گری در تقلید از غرب نتوانسته‌اند ایرانی بیاندیشند، به سبب آنکه دلبستگی‌های آنان به غرب و تجدد غربی غالبا متکی بر یک شناخت سطحی و روبنایی از غرب بوده و در بسیاری از موارد نیز در عمل در جهت مخالف اندیشه تجددغربی به کار گرفته شده است، در واقع غربی نیز نیاندیشیده‌اند.

به رغم اشتراک لفظی غالب تجدد گرایان ایران با تجددگرایان غرب و همزبانی با آنان در اظهار علاقه و دلبستگی به مفاهیم و نهادهای جدیدی چون مشروطیت، پارلمان، دموکراسی، جامعه مدنی، حقوق شهروندی و آزادی‌ها و برابری‌های دموکراتیک، میان تاویل بسیاری از این گروه از تجدد طلبان ایران از آن مفاهیم و نهادها با واقعیت آن مفاهیم و نهادها به شیوه پذیرفته شده آن در فلسفه سیاسی جدید در جوامع غربی، تفاوت و گاه تعارض جدی دیده می‌شود. ریشه اصلی شکل‌گیری و به وجود آمدن این تفاوت‌ها و تعارض‌ها را می‌توان در کوشش و اقدام مصلحت اندیشانه بسیاری از تجددطلبان و روشنفکران در عصر قاجاریه و مشروطیت و هم‌اندیشان و پیروان آنان در ادوار بعدی تاریخ و جامعه ایران برای جلوگیری یا کاهش مخالفت‌ها از طریق تقلیل مفاهیم و نهادهای جدید غربی و همانند سازی‌ها و انطباق دادن‌های تجدد غربی، جست‌وجو کرد.

تقلیل مفاهیم و نهادهای جدید غربی در اندیشه و اقدامات تجدد طلبانه بسیاری از مشروطه طلبان و روشنفکران عصر قاجاریه و مشروطیت و هم اندیشان و پیروان آنان در ادوار تاریخی پس از عصر مشروطیت، یکی از مهم‌ترین علل و عواملی است که به سلب امکان شناخت هر چه صحیح‌تر از غرب و تجدد غربی و عدم آمادگی و توانایی لازم و کافی جامعه ایران برای نقد هر چه آگاهانه‌تر آن مفاهیم ونهادها و چگونگی نسبت آنها با سنت در ایران انجامیده است. تقلیل دادن‌ها و بدخوانی‌های مفاهیم و نهادهای جدید، تنها محدود به علما مشروطه طلب نبود. این تقلیل دادن‌ها و بدخوانی‌ها، بسیاری از روشنفکران عصر قاجاریه و مشروطیت را نیز در بر گرفته بود. مثل میرزا یوسف خان مستشارالدوله.

اگر پاره‌ای افراطی‌گری شیوه فکری روشنفکرانی چون میرزا فتحعلی آخوندزاده با برانگیختن واکنش متقابل عالمان دینی سنت گرا و احساسات ضد روشنفکران در میان گروه‌هایی از نیروهای مذهبی معتدل، هر گونه امکان معرفی صحیح مفاهیم و نهادهای جدید در جامعه ایران را سلب و با دشواری روبه‌رو ساخت، همانند سازی‌ها و تطبیق دادن‌های غیر واقعی آن مفاهیم با قوانین و احکام که از سوی روشنفکرانی چون مستشارالدوله و ملکم خان مطرح و مورد استقبال گروه‌هایی در ادوار بعدی تاریخ معاصر ایران نیز قرار گرفت، صورت دیگری از بدفهمی‌هایی است که امکان نقد و معرفی صحیح مفاهیم جدید و نهادهای دموکراتیک و نسبت آن با سنت‌ها را در جامعه ایران، با دشواری‌های جدی روبه‌رو ساخته است.

تقویم تاریخ

در چنین روزی

نوشیروان کیهانی‌زاده

■ **کارهای بلاش یکم، شاه انتخابی و یک ناسیونالیست ایرانی**

سه روز پس از ۱۳ فروردین در سال ۵۲ میلادی (پنجم آوریل) که یونانیان رقم ۱۳ را به عنوان عدد نحس وارد فرهنگ پاره‌ای از ملتها از جمله ایرانیان کرده‌اند، مهستان (سنای ایران) از میان شاهزادگان اشکانی و خانواده‌های وابسته، بلاش را که مادرش از مادهای ایران (کرد) بود به شاهی کشور برگزید و وی نیز برادرش تیرداد را شاه ارمنستان کرد. «تاریخ عمومی» از بلاش یکم به نام یک ناسیونالیست ایرانی یاد کرده است. وی نه تنها همه آیین‌ها و مراسم دوران هخامنشیان را احیاء کرد بلکه رعایت آنها را به صورت قانون درآورد و به تصویب مهستان رساند. وی همه کارهای اقتباسی از دنیای هلنیک (یونانیان) را که از جانشینان اسکندر به یادمانده بود ممنوع ساخت حتی بکار بردن حروف یونانی را که عادت شده بود بر سکه‌ها درج شود و همچنین اسامی و اصطلاحات یونانی را در قلمرو دولت ایران. او در استان تیسفون شهری ساخت به نام «بلاش کرد = بلاش گرد» و دستور جمع آوری متون «اوستا» را داد. اوستا - کتاب زرتشت - در عین حال از قدیمی‌ترین نوشته‌های جهان و سند تمدن پیشرفته ایرانیان عهد باستان است. قطعات اوستا که در دوران هخامنشیان در کتابخانه تخت‌جمشید نگهداری می‌شد به دست نظامیان اسکندر مقدونی نابود شدند. از آن پس این متون - از شعر و نثر - در ذهن موبدان، از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شد. بلاش یکم در نوروز ۷۶ میلادی از موبدان که به دیدار او رفته بودند با تاکید خواست که تا سال بعد (سال ۷۷ میلادی)، ششم فروردین - زاد روز زرتشت - اوستا باید جمع آوری، تکمیل و به او داده شود زیرا که پیر شده و عمری از او باقی نمانده و می‌خواهد که این کار در دوران او انجام شده باشد. بلاش یکم از سال ۵۱ تا سال ۷۸ میلادی سلطنت کرد. وی قبلا دستور جمع آوری آموزش‌های زرتشت را در یک مجموعه داده بود. موبدان تا ششم فروردین سال ۷۷ میلادی آنچه را که جمع آوری کرده بودند به صورت مکتوب به بلاش دادند و گفتند که کار تکمیل مجموعه ادامه خواهد داشت. اوستا که نزدیک به دو قرن بعد در دوران اردشیر پاپکان و به همت «تنسر» روحانی ارشد وقت (موبد موبدان) تکمیل شد شامل ۳۴۸ فصل (بیش از سه میلیون کلمه) در ۲۱ کتاب بود. در دوران شاپور دوم چند قطعه گمشده قبلی بر آن اضافه شد و چون به پارسی باستان (زبان اوستایی) بود بعدا بر آن تفسیر و راهنمایی نوشته شد که زند (زند اوستا) نامیده می‌شود. با هدف تسهیل رجوع به مطالب، خلاصه اوستا تحت عنوان «خرده اوستا» تدوین شده است. شرح این تحولات (تاریخچه اوستا) در کتاب «دین کرد» آورده شده است. زرتشت در عین حال یک شاعر و فیلسوف بود.

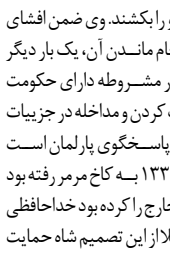

دکتر مصدق از توطئه قتل خود و تغییر سیاست آمریکا پرده برداشت

۱۶ فروردین ۱۳۳۲ دکتر مصدق، نخست‌وزیر وقت از رادیو اعلام کرد که توطئه قتل او طرح شده و قرار بود نهم اسفند (۳۷ روز پیش از آن) هنگام ملاقات با شاه در کاخ مرمر، بر سر او بریزند و او را بکشند. وی ضمن افشای این توطئه و ذکر دلیل نافرجام ماندن آن، یک بار دیگر تاکید کرد که در یک کشور مشروطه دارای حکومت پارلمانی، شاه حق حکومت کردن و مداخله در جزییات امور دولت را که برگزیده و پاسخگوی پارلمان است ندارد. مصدق نهم اسفند ۱۳۳۱ به کاخ مرمر رفته بود تا با شاه که قصد سفر به خارج را کرده بود خداحافظی کند. مصدق و همکارانش قبلا از این تصمیم شاه حمایت کرده بودند ولی آیت‌الله بهبهانی سعی در انصراف شاه از ترک کشور کرده بود و در این زمینه با وی ملاقات و مستقیما به گفت‌وگو نشسته بود. آیت‌الله کاشانی نیز از مردم خواسته بود که مانع از مسافرت شاه شوند. گروهی از بازاریان و پاره‌ای از مخالفان مصدق دست به تظاهرات زده و حتی مقابل کاخ مرمر اجتماع کرده بودند. همزمان با گردآمدن جماعتی در برابر کاخ مرمر، چند افسر بازنشسته به خانه مصدق که تا کاخ مرمر فاصله‌ای زیاد نداشت وارد شده و قصد جان او را داشتند. مصدق جریان را شخصا به مجلس اطلاع داد و گفت که سرتیپ ریاحی را رییس ستاد ارتش و سرتیپ مدبّر را فرماندار نظامی تهران کرده است و سرتیپ محمود امینی معاون او در وزارت دفاع ملی خواهد بود. در همین روز سرتیپ مدبّر شماری از افسران بازنشسته را بازداشت موقت کرد. این افسران را مصدق بازنشسته کرده بود و نسبت به او کینه در دل داشتند. در این میان، هشت تن از رجال کشور تصمیم به تشکیل یک هیات برای ایجاد سازش میان مصدق، کاشانی و شاه گرفته بودند. دکتر مصدق در نطق رادیویی ۱۶ فروردین ضمن افشای جزییات توطئه قتل خود گفت که از اظهارات اخیر دالس (وزیر امور خارجه دولت ژنرال آیزنهاور که از ژانویه ۱۹۵۳ زمام امور آمریکا را به دست گرفته بود) در مصاحبه مطبوعاتی‌اش چنین برمی‌آید که ظاهرا دولت تازه آمریکا تسلیم نظر انگلستان شده و در قبال مساله نفت ایران از خواست انگلستان پیروی خواهد کرد و در این شرایط، ما باید بیشتر از گذشته مراقب خودمان باشیم و به دام نیافتیم. به علاوه ما نباید انتظار کمک از خارج داشته باشیم، باید روی توانایی، ظرفیت و امکانات خودمان حساب کنیم. در پی انتشار همین مطلب بود که در شیراز مردم به دفتر اداره کمک‌های آمریکا (اصل ۴) ریختند و آنجا را تخریب کردند.